

مصادیق نوآوری‌های تربیتی در قرآن (در محورهای مقایسه، تمثیل و شیوه جلب توجه)

قاسمعلی کابلی*

استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، گرگان

محمدحسین مردانی نوکنده**

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه گلستان، گرگان

(تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۱۶ تاریخ تصویب: ۹۲/۳/۱۰)

چکیده

نگاهی اجمالی به قرآن کریم متین آن است که سراسر آیات قرآن سرشار از نوآوری و ابداع نکات هدایت‌بخش است. بنابراین، بر هر انسان مسلمان فرض است که با تأسی به قرآن، درس‌های خلاقیت و نوآوری‌های تربیتی آن را فراگیرد و آنها را برای شکوفایی امت واحد اسلام به کار بندد. هدف اصلی این مقاله پژوهشی، تبیین و نشان دادن مصادیق نوآوری‌های تربیتی در قرآن در سه محور مقایسه، تمثیل و شیوه جلب توجه است و هدف متفرع از آن نیز بهره‌گیری از نوآوری‌های تربیتی قرآن در تربیت انسان متخلق به اخلاق الهی می‌باشد. روش پژوهش، کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از نتایج و دستاوردهای پژوهشی تحقیقات صورت‌گرفته در این موضوع است. مراجعه به قرآن، تدبر و عمیق شدن در مضامین آن درسهای عظیم نوآوری را متذکر می‌شود. با توجه به اینکه مصادیق نوآوری‌های تربیتی در قرآن متعدد می‌باشد، سه موضوع مقایسه، تمثیل و شیوه جلب توجه به منظور شباهت و مقایسه آنها با یکدیگر انتخاب گردید که جوامع اسلامی برای بهره‌مندی از زندگانی مطلوب انسانی، ناگزیر از بهره‌گیری از مصادیق این نوآوری‌های تربیتی در قرآن کریم هستند. سه نتیجه اصلی مستخرج از مقاله عبارت هستند از:

الف) سراسر قرآن کریم سرشار از نوآوری‌های تربیتی در باب تربیت و هدایت است. ب) مصادیق عینی انسان‌های رشدیافته، بر اساس نوآوری‌های تربیتی موجود در قرآن کریم است. ج) بهره‌گیری از نوآوری‌های تربیتی قرآن، انسان‌هایی کامل و جامع را به عنوان آسوه و الگو به جامعه بشریت معرفی خواهد کرد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، نوآوری، مقایسه، تمثیل، جلب توجه، تربیت.

*. E-mail: ghasemalikaboli@yahoo.com

** E-mail: mardani.nokandeh@yahoo.com

مقدمه

واژه «نوآوری» در فرهنگ لغت به مفهوم «عمل نوآور، ابتکار، ابداع، اختراع، بدعت‌گذاری» آمده است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۶۰، ج ۲۰: ۱۷۳) و واژه «نوآور» یعنی «مبتکر، مبدع، مخترع، متجدد و نوآفرین» (همان). «نوآوری» مفهوم بسیار وسیعی دارد و گستره آن بسیاری از شؤون زندگی اجتماعی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی، عرفانی و اعتقادی بشر را در بر می‌گیرد. نوآوری و خلاقیت یک استعداد فطری و ظرفیت عقلانی است و حیوانات از این موهبت بی‌بهره‌اند و طبق سنت غربی همواره پویایی یکنواخت و ایستایی یکسان دارند، در صورتی که اگر انسان‌ها در زندگی خود تحرک و نوآوری نداشته باشند، از نظر فرهنگی مرده‌اند. اگر خلاقیت و نوآوری به یک فرهنگ و سنت تبدیل نشود، تداوم نمی‌یابد و فرآورده آنها تجدد و نوسازی و نوآوری به حساب نمی‌آید.

اساس «نوآوری» طرح یک فرضیه جدید است که پس از بررسی و اقامه قراین و شواهد عینی و تجربی، شکل قانون علمی نوین به خود می‌گیرد. سپس با کاربردی شدن آن، مصنوعات و محصولات مناسبی ابداع و اختراع می‌شود، و این یعنی «نوآوری»؛ مثلاً فلسفه متعالی صدرالمتألهین ملاً صدرای شیرازی که دلایل حکمت را با گفته‌های عارفان، و فلسفه مشاء را با اشراق درآمیخته است و از مجموعه آنها حکمت متعالی را به وجود آورده، یک نوسازی فلسفی شمرده می‌شود. شیخ انصاری در فقه و اصول، نوآوری‌های عجیبی داشت. از این رو، لقب «خاتم‌المجتهدین» به وی داده شده است. در فلسفه و منطق، نوآوری‌های فیلسوفان مسلمان، از فارابی و ابن‌سینا تا ملاًصدرا و فیلسوفان دیگر، نظریه‌های تازه‌ای را به عالم اندیشه و فکر افزوده است و هندسه فکری اندیشمندان و دید آنان را به کلی دگرگون کرده است.

به هر روی، راه‌های ابتکار و نوآوری غالباً نیازمند نبوغ ذاتی، آموختن پایه‌های اصلی یک دانش، داشتن معلومات بسیار، مطالعه و تمرکز بیش از حد یک دانشمند در مسأله خاص است. همچنین نوآوری و شکوفایی را می‌توان به معنای دقت، توجه و تعمق بیشتر و تحول زمینه‌ها ذکر کرد. بنابراین، تعاریف خلاقیت و نوآوری به گونه‌ای عناصر و مؤلفه‌های تازه و نو بودن، سرآغاز و اول‌بار بودن و مفید بودن را در خود دارد.

امروزه ثابت ماندن، تغییر نکردن و بهبود نیافتن مساوی با مرگ است، حتی یک روز ما نباید بدون تغییر سپری شود. تحول و بهبود مسابقه‌ای بدون خطاً پایان است که دیرزمانی است شروع شده، ما نیز باید در این مسابقه با تمرینات بیشتر شرکت کنیم. با توجه به اهمیت و ضرورت نوآوری و شکوفایی در عرصه‌های گوناگون و بهره‌گیری از آیات قرآن کریم، در این نوشتار تحلیلی بر آن شدیم تا نوآوری‌های قرآن را در سه محور «مقایسه، تمثیل و شیوه جلب توجه» مورد ارزیابی قرار دهیم. از آنجا که مقایسه، تمثیل و شیوه جلب توجه در موارد متعدد در تبیین نوآوری‌های قرآن آمده است و در شرایط مختلف، موضوع نوآوری را در خود جای داده است و در همه زمان‌ها و مکان‌ها در زمینه تربیتی پیام نوآوری را در خود دارد، بنابراین، به منظور الگوبرداری مخاطبان بدین سه شیوه اشاره شده تا تأسی و اقتدا به قرآن در عرصه‌های بی‌شمار نوآورانه، خلاقیت و نوآوری انسان‌ها و کل جامعه در همه ابعاد آن را سبب گردد.

(۱) پیشینه تحقیق

تاکنون تحقیقات متنوع و پراکنده‌ای در زمینه نوآوری‌های تربیتی در قرآن کریم صورت گرفته که به تعدادی از آنها در پایان مقاله و در بخش منابع اشاره شده است، اما با وجود این، هنوز اثری منسجم و مختص به این موضوع پرداخته نشده است. به همین دلیل، در این نوشتار تلاش شده که بدین موضوع با رویکردی نو و تحلیلی نگریده شود.

(۲) مقایسه

یکی از نوآوری‌های قرآن که تأثیر بسزایی در برانگیختن قوای ذهنی و تحریک اندیشه و بیداری وجدان مخاطبان دارد، شیوه مقایسه است. «مقایسه» در لغت به معنی «دو چیز را با هم سنجیدن» است (دهخدا، ۱۳۶۰، ج ۱۷: ۱۶۷) و در اصطلاح تطبیق دو امر برای تحلیل نکات مثبت و منفی آن و فهم بهتر دو امر مورد مقایسه است. «ویژگی طبیعی انسان طوری است که اشیا را از مقایسه با هم و مقایسه با نقطه مقابل‌شان می‌شناسد و اگر نقطه مقابل نباشد، نمی‌تواند آنها را بشناسد، گرچه در کمال ظهور باشد؛ مثل نور و ظلمت، علم و جهل، قدرت و عجز، خیر و شر، حرکت و سکون، حدوث و قدم، فنا و ابدیت» (مطهری، ۱۳۶۱: ۲۴۱).

در سراسر قرآن کریم دو چهره «نیک و بد»، «ایمان و کفر»، «عدالت و ظلم»، «اطاعت و معصیت»، «شکر و کفران»، «اتحاد و اختلاف»، «استکبار و استضعاف» و به طور کلی، «حق و باطل» در کنار هم معرفی شده‌اند تا شناخت هر دو آسانتر ممکن شود. برخی از این زوج‌های متضاد از آن روی، در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند که یکی باید نفی و طرد شود و دیگری جامه تحقق ببوشد. قرآن کریم خاطرنشان می‌سازد که نیکی با بدی (فاطر/۲۲-۱۹)، مؤمنان و صالحان با افراد گناهکار (غافر/۵۸)، نادانان و نادانان (زمر/۹)، مؤمن با فاسق (سجده/۱۸) و دوزخیان با بهشتیان (حشر/۱۰) مساوی و هم‌شان یکدیگر نیستند.

۲-۱) نمونه‌هایی از نوآوری‌های شیوه «مقایسه» در دعوت انبیا و اولیای الهی

در شیوه‌های دعوت پیام‌آوران توحید، شاهد بهره‌گیری فراوان آنها از روش مقایسه در حین مناظره و ارائه استدلال‌های منطقی برای مخالفان هستیم و این روش نوآورانه بود که در بیداری وجدان‌های حقیقت‌جو و به هوش آوردن فطرت‌های خفته مخاطبان نقش مؤثری ایفا می‌نمود. در اینجا تنها به ذکر نمونه‌هایی چند از بهره‌گیری مرتبان توحیدی از این شیوه تربیتی بسنده می‌شود.

الف) از جمله پیامبرانی که در روش‌های مناظره خود با مخالفان استفاده‌هایی بجا و مؤثر و نوآورانه از روش مقایسه داشت، ابراهیم (ع) بود. آن حضرت در قالب مقایسه خدایان دروغین و پوشالی با معبود راستین یعنی رب‌العالمین، اندیشه بت‌پرستان را به قضاوت می‌طلبد و آنها را به برگزیدن آنچه رشد و سعادت آنها در آن است، فرا می‌خواند؛ به عنوان مثال، آنها را مورد خطاب قرار داده، می‌گوید: «قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ * وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ» گفت: آیا

چیزی را می‌پرستید که با دست خود می‌تراشید، * با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بت‌هایی که می‌سازید؟!» (صافات/ ۹۵ و ۹۶). یعنی کدام عقل و منطق اجازه می‌دهد کسی مصنوع دست خود را پرستش کند و در برابر مخلوق خود زانو به زمین زند، ولی خالق آسمان و زمین و زمان و مکان را که همه چیز در ید قدرت اوست، رها کند و آستان ربوبی چنین معبودی را با سایر معبودهای توخالی و پوشالی معاوضه نماید. در جای دیگر، نخست از آنان سؤال می‌کند که: «قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ * أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ؟» گفت: آیا هنگامی که آنها را می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند؟! * یا سود و زبانی به شما می‌رسانند؟!» (شعرا/ ۷۲ و ۷۳).

آنگاه مبادرت به مقایسه‌ای نموده، می‌گوید: «قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ؟» گفت: آیا دیدید (این) چیزهایی را که پیوسته پرستش می‌کردید، * شما و پدران پیشین شما؟! * همه آنها دشمن من هستند (و من دشمن آنها)، مگر پروردگار عالمیان؛ * همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنمایم می‌کند، و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید، * و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد» (شعرا/ ۸۰ - ۷۵). یا در قالب مقایسه این پرسش را از آنها دارد که: «أَنْفُكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟» آیا غیر از خدا به سراغ این معبودان دروغین می‌روید؟! * شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می‌برید؟!» (صافات/ ۸۷-۸۶).

ب) در لابه‌لای دلایل و احتجاج‌هایی که مؤمن آل فرعون در برابر فرعونیان ارائه داشته، بارها شاهد بهره جستن وی از اسلوب نوبی مقایسه برای آگاهی بخشیدن و هشدار آن جماعت لجوج و متکبر هستیم. وی گاهی حیات دنیوی و آخروی را با هم مقایسه می‌کند تا توجه آنان را به فرارگاه ابدی‌شان جلب نماید، چنان‌که می‌گوید: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ: ای قوم من! این زندگی دنیا تنها متاع زودگذری است، و آخرت سرای همیشگی است» (غافر/ ۳۹). سپس کار بد و خوب و جزای هر یک را در پیشگاه پروردگار با هم مقایسه می‌کند تا آنها را به نیکی‌ها و اعمال صالح ترغیب نماید: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ: هر کس بدی کند، جز به مانند آن کیفر داده نمی‌شود، ولی هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد، آنها وارد بهشت می‌شوند و در آن روزی بی‌حسابی به آنها داده خواهد شد» (غافر/ ۴۰)؛ یعنی من سعادت شما را طلب می‌کنم و شما بدبختی مرا، من شما را به شاهراه هدایت می‌خوانم و شما مرا در بیراهه می‌خوانید. دعوت شما به سوی شرک است، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک، اما من شما را به راهی روشن که همان راه خداوند توانا و غفار و بخشنده است، دعوت می‌کنم (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۱۱).

حال باید داوری کرد که کدامین راه انسان را به سعادت و نیکبختی می‌رساند و کدامین معبود قابل اعتمادتر است؟ در انتها نتیجه‌گیری او نیز دربردارنده مقایسه‌ای آشکار و روشن است: «لَا جْرَمَ أَنْتُمْ تَدْعُونِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ: قطعاً آنچه مرا به سوی آن می‌خوانید، نه دعوت (و حاکمیت) در دنیا دارد و نه در آخرت، و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خداست، و مسرفان اهل آتشند» (غافر/ ۴۳).

ج) در روش دعوت یوسف(ع) به سوی یکتاپرستی نیز آن حضرت برای نفوذ بیشتر در دل مخاطبان پیام خود را به شیوه غیر مستقیم، نوآورانه و در قالب مقایسه میان خدایان متعدد و متفرق (و طبیعتاً ناسازگار و در نزاع و ستیز با یکدیگر) با خدای یگانه مقتدر عرضه می‌دارد و می‌گوید: «يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ: ای دو یار زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای پیروز؟!» (یوسف/۳۹).

د) حضرت الیاس(ع) هم با عنایت به گرایش باطنی انسان به یگانه‌پرستی و اشمئزاز فطری او از شرک، خدای یکتا را در یک طرف و بعل (بت مورد پرستش قوم خود) را در سوی دیگر مقایسه قرار می‌دهد و می‌گوید: «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: آیا بت «بعل» را می‌خوانید و بهترین آفریدگاران را رها می‌سازید؟!» (صافات/۱۲۵)؛ یعنی بعل کجا و پروردگار صاحب اختیار اولین و آخرین کجا؟ و به تعبیر امیر مؤمنان علی(ع): «مَا لِلرُّبَابِ وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ؟!».

۱-۳) مقایسه مظاهر «حق» و «باطل» در داستان‌های نوآورانه قرآن

قرآن کریم در قالب داستان‌های تربیتی خود مظاهر و نمونه‌های عینی و روشنی را از «حق» و رهپویان راه حق و «باطل» و گمراهان و کج‌اندیشان ارائه نموده که از مقایسه و در کنار هم نهادن چنین صحنه‌هایی با یکدیگر نکات و پیام‌های آموزنده‌ای بدست می‌آید که در اینجا به مواردی چند از این قبیل مقایسه‌ها اشاره می‌شود.

الف) مقایسه آدم (ع) و ابلیس

گرچه آدم (ع) و ابلیس هر دو در معرض آزمایشی سخت و سرنوشت‌ساز قرار گرفتند و هر دو نیز به نوعی مرتکب نافرمانی الهی شدند، اما ابلیس به هنگامی که خود را مطرود درگاه خداوند دید، نه تنها در صدد بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه خویش برنیامد، بلکه بر طغیان و لجاجت خود افزود و افزون بر این، زنده ماندن تا پایان دنیا را تقاضا کرد تا از این طریق هر قدر می‌تواند پیمانۀ وجودش را از گناهان بیشتر پُر کند و افرادی را نیز همچون خود به ورطۀ هلاکت و فلاکت افکند (ر.ک؛ نصری، ۱۳۷۶: ۱۹).

آری، هدف او از تقاضای عمر طولانی از خداوند، جبران گذشته‌اش نبود، بلکه خود او هدف از این تقاضای خویش را چنین جسورانه بر زبان می‌آورد: «قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ: گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می‌کنم» (اعراف/۱۶). اما از آن سو، آدم و حوا همین که دریافتند نسبت به فرمان الهی سرپیچی کرده‌اند و فریب نقشه‌های شیطانی ابلیس را خورده‌اند، بی‌درنگ به فکر جبران گذشته خود افتادند و در پیشگاه خدا به ظلم و ستم بر خویشان اعتراف نمودند و گفتند: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ: گفتند: پروردگارا! ما به خویشان ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (اعراف/۲۳).

ب) مقایسه هابیل و قابیل

داستان دو فرزند آدم و مقایسه آن دو با یکدیگر نیز در بردارنده پیامها و اوج شکوفایی و نوآوری درس‌های سازنده‌ای است؛ زیرا هابیل نماد تمام کسانی است که در راه خشنودی پروردگار از محبوب‌ترین اموال خود می‌گذرند و آن را به درگاه دوست هدیه می‌نمایند و قابیل نماد آنانی است که آنچنان در حصار تنگ خویش گرفتارند که جان دادن برای آنها آسانتر از انفاق اموالشان است:

«آن یکی در پاکبازی جان بداد

و آن یکی جان داد تا یک نان بداد»

(مولوی، ۱۳۶۷: دفتر دوم).

یکی نماد ترس از خدا و عدم تعدی و تجاوز به حقوق دیگران و دیگری نماد جنایت و برادرکشی؛ یکی مظهر عواطف انسانی و دیگری مظهر بی‌رحمی و قساوت؛ یکی جلوه بارز حلم و بردباری و دیگری جلوه نمایان خشم و غضب؛ یکی الگوی خلق الهی و دیگری نمونه خوی شیطانی (ر.ک؛ جعفری، ۱۳۷۶: ۹۹).

ج) مقایسه ابراهیم (ع) با آزر

قرآن کریم در قالب داستان ابراهیم (ع) با عموی خود، آزر، به خوبی روحیات «مؤمن» و «کافر» و نوع مواجهه و رویارویی آنها با یکدیگر را به تصویر می‌کشد؛ زیرا می‌بینیم:

۱- ابراهیم (ع) عاطفی حرف می‌زد و عموی او با خشونت. ابراهیم (ع) چندین بار می‌گوید: «یا اَبْتِی»، ولی عموی بُت‌پرستش حتی یک بار نگفت: «یا بُنِیَّ».

۲- ابراهیم (ع) با استدلال حرف می‌زند، اما آزر بی‌دلیل سخن می‌گوید؛ چنان‌که ابراهیم (ع) می‌گوید چرا بُت‌هایی را می‌پرستی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (= عموی خویش) «آزر» گفت: آیا بُت‌هایی را معبودان خود انتخاب می‌کنی؟! من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم» (مریم/۴۲). این در حالی است که عموی او می‌گوید: «قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ...» گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من رویگردانی؟!...» (مریم/۴۶).

۳- ابراهیم دلسوزانه حرف می‌زند، اما آزر با تهدید جواب می‌دهد. ابراهیم (ع) می‌گوید: «يَا أَبْتِیَّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا: ای پدرم! من از این می‌ترسم که از سوی خداوند رحمان عذابی به تو رسد، در نتیجه از دوستان شیطان باشی» (مریم/۴۵). اما عموی او می‌گوید: «قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ...» گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودهای من رویگردانی؟! اگر (از این کار) دست برداری، تو را سنگسار می‌کنم و...» (مریم/۴۷).

۴- ابراهیم (ع) سلام می‌کند و برای عموی خود طلب استغفار می‌کند، اما آزر دستور فاصله گرفتن و طرد او را می‌دهد. ابراهیم (ع) می‌گوید: «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا: (ابراهیم) گفت: سلام بر تو.

من بزودی از پروردگرم برای تقاضای عفو می‌کنم؛ زیرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است» (مریم/۴۷)، اما عمومی او می‌گوید: «...وَأَهْجُرُنِي مَلِيًّا: و برای مدتی طولانی از من دور شو» (مریم/۴۶) (ر.ک؛ قرائتی، ۱۳۷۸، ج ۷: ۲۷۵).

د) مقایسه یوسف با زلیخا

قرآن کریم در ماجرای یوسف و همسر عزیز مصر از رویارویی عشقی سرکش و حیوانی با عشق الهی و معنوی یاد نموده است؛ زیرا که در یک طرف همسر عزیز مصر بود که عشق به یوسف پنجه در اعماق جان او افکنده بود و این عشق روز به روز داغ‌تر و دلسوزتر می‌شد تا جایی که او را وادار کرد با طرح نقشه‌ای زیرکانه و با بهره جستن از تمام وسائل تحریک و جالب‌ترین لباس‌ها و بهترین آرایش‌ها و خوشبوترین عطرها در صدد برآید تا دل یوسف را در آن خلوتگاه بدست آورد و او را به زانو در آورد (ر.ک؛ نجاتی، ۱۳۶۷: ۴۶). اما غافل بود از اینکه یوسف پاک، تنها دل در گروی «عشق خدا» دارد و غرق در مشاهده جمال و جلال الهی است و جز یاد خدا چیز دیگری ظرف وجودش را پُر نساخته است. آری، «هر چند واقعه یوسف و همسر عزیز یک اتفاق خارجی بوده که میان آن دو واقع شده، ولی در حقیقت کشمکش بود میان حُبّ الهی و میان عشق و دلدادگی حیوانی، و آن دو نوع عشق بر سر یوسف با هم مشاجره کردند و هر یک از این دو طرف سعی می‌کرد تا یوسف را به سوی خود بکشاند و چون کلمه الله برتر از هر کلمه‌ای است، لاجرم بُرد با یوسف بود و او سرانجام دستخوش جذبه‌ای آسمانی و الهی گشت» (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۱: ۱۹۳).

قرآن با ترسیم زیبا و نوآور رویارویی این دو نوع عشق با یکدیگر از عاقبت و فرجام هر یک به خوبی پرده برداشته است؛ زیرا در نهایت این یوسف بود که از هر گونه اتهام تبرئه شد و خورشید پاکدامنی او از پشت ابرهای سیاه توطئه آشکار گردید و این همسر عزیز بود که تشت رسوایی او از بام افتاد و چاره‌ای جز اعتراف به گناه خویش در حضور همگان ندید و فریاد برآورد که: «...الآن حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ: الآن حق آشکار گشت! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است» (یوسف/۵۱). داستان حضرت یوسف (ع) در این بخش، بهترین شیوه نوآوری تربیتی قرآن در مقام مقایسه را تبیین نموده است.

ه) مقایسه مؤمن آل فرعون با فرعون

در ماجرای رویارویی اعتقادی مؤمن آل فرعون با فرعون شاهد آنیم که در صحنه‌ای فرعون خود را عقل کل پنداشته است و همگان را به پیروی از خود فرا می‌خواند و می‌گوید: «... مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: و شما را جز به راه صحیح راهنمایی نمی‌کنم» (غافر/۲۹)، اما مؤمن آل فرعون به مقابله و تکذیب فرعون می‌پردازد و به جمعیت می‌فهماند که نباید فریب سخنان وسوسه‌انگیز فرعون را بخورند که برنامه‌های او به شکست و بدبختی می‌انجامد و راه حق همان راه تقوی و خداپرستی است و جز این چیزی دیگر مایه رشد و صلاح آنها نخواهد بود. از این

رو، همگان را مورد خطاب قرار داده است و می‌گوید: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ: کسی که (از قوم فرعون) ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم» (غافر/۳۸). این یعنی چگونه حاضرید این شاهراه هدایت که شما را مستقیماً به سوی سعادت و صلاح رهنمون می‌سازد، با بیراهه‌هایی که جز از وادی ضلالت و گمراهی سر در نمی‌آورد، معاوضه نمایید؟! کافی است اندکی تأمل کنید و با مقایسه‌ای ساده خود راه هدایت را به خوبی تشخیص دهید (ر.ک؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۱۴۳).

و) مقایسه شعیب با مخالفان

قرآن از منطق مخالفان شعیب و تبلیغاتی که آنها در برابر پیروان آن حضرت داشتند، یاد کرده، می‌فرماید: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ: اشراف زورمند از قوم او که کافر شده بودند، گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، شما هم زیانکار خواهید شد» (اعراف/۹۰)؛ یعنی پیروی از شعیب خسارت‌های مادی و معنوی بسیاری برای شما مؤمنان دارد که دامنگیرتان خواهد شد و تنها راه نجات همان بُت‌پرستی است و بس! اما قرآن پس از اشاره به سرنوشت شوم و دردناک آن گروه خیره‌سر که بر اثر زلزله‌ای سخت به صورت اجساد بی‌جان در درون خانه‌هایشان افتاده بودند، در پایان می‌فرماید: «الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ: آنها که شعیب را تکذیب کردند، (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه‌ها) سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند» (اعراف/۹۲)؛ یعنی سرانجام کار، خود به خوبی نشان داد که مخالفت با شعیب و تعالیم حیات‌بخش پیامبران الهی عامل اصلی زیانکاری بوده است و یک مقایسه ساده میان راه پیامبران و مخالفان ایشان و فرجام و سرانجام هر یک خود حاکی از این حقیقت روشن و گویاست (ر.ک؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲۱).

و) مقایسه سلیمان با قارون

قارون فردی ثروتمند مغرور بود که هنگام به قدرت رسیدن، همانند همه دنیاپرستان دیگر، همه چیز را جز خود فراموش کرد و تمام امکانات را که به دست آورده بود، نتیجه علم و تلاش خود دانست و با غرور و تکبر می‌گفت: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي... (قارون) گفت: این ثروت را با دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!...» (قصص/۷۸).

در نقطه مقابل، سلیمان (ع) هم که بزرگ‌ترین قدرت‌ها را در اختیار داشت و تمام مواهب مادی به وی ارزانی شده بود و دامنه حکومت و ثروت او همه را شگفت‌زده کرده بود، در همان حال و در اوج اقتدار خاضعانه می‌گوید: «... قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي...: ...گفت: این از فضل پروردگار من است...» (نمل/۴۰).

آری، این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور و این است راه و رسم مردان پُرظرفیت و باشخصیت در برابر کم‌ظرفیتان خودخواه که یک مقایسه اجمالی و توجه به نکات ظریف و نوآور میان آن دو به خوبی پرده از ماهیت آنها بر می‌دارد و جایگاه آنها را آشکار می‌سازد.

ز) مقایسه مستضعفان با مستکبران

جنبه دیگری از نوآوری و شکوفایی را در مقایسه مستضعفان با مستکبران در قرآن می‌توان یافت. قرآن کریم در قالب داستان دو دوست یا دو برادر که هر کدام الگویی برای یکی از دو گروه مستضعف و مستکبر بودند، طرز تفکر و گفتار و کردار و موضع آنها را مشخص می‌کند (ر.ک؛ کهف/۴۴-۳۲)؛ زیرا یکی از این دو، یعنی صاحب آن دو باغ پُر نعمت، نمونه تمام مستکبران و ثروتمندان مغرور است که ثروت و جاه و جلال و زرق و برق زندگی دنیا آنها را فریفته کرده است و این همه را جاودان و ابدی می‌پندارند و خیال می‌کنند که هیچ گاه فنا و نیستی دامان آنها را نخواهد گرفت و در همین اوهام و پندارهای باطل خود غوطه‌ورند (ر.ک؛ طبری، ۱۴۰۸ق: ۱۶۷).

ح) مقایسه امامان «نور» و «نار»

خدای متعال پس از اشاره به سرنوشت شوم فرعون و لشکریانش که در دریای نیل غرق شدند - و همان نیل که رمز قدرت و عظمت آنها بود، به گورستانشان مبدل شد - از آنها با تعبیر امامان «نار» یاد می‌کند و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ» و آنان (= فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد» (قصص/۴۱). اما در جای دیگر درباره گروهی از پیامبران چنین می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و تنها ما را عبادت می‌کردند» (انبیاء/۷۳).

در روز رستاخیز هم که صفوف از هم جدا می‌شود و هر گروهی در پشت امام و مقتدای خود در عرصه محشر حاضر می‌شود، معلوم می‌شود که در دنیا در خطّ چه کسانی گام بر می‌داشت و از کدام یک از امامان یاد شده پیروی می‌نمود:

«ناریان مر ناریان را جاذب‌اند

نوریان مر نوریان را طالب‌اند»

(مولوی، ۱۳۶۷: دفتر دوم).

ی) مقایسه حالات افراد با یکدیگر در شرایط گوناگون

از جمله درس‌های آموزنده و نکات عبرت‌آموزی که از لابه‌لای داستان‌های نوآورانه قرآنی می‌توان به دست آورد، مقایسه حالات یک فرد یا یک گروه در تحولات و شرایط گوناگون است که از کنار هم نهادن این صحنه‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر، ذرهایی از حقیقت بر ما گشوده می‌شود و راز و رمزهایی مهم برای حقیقت‌جویان آشکار می‌گردد؛ به عنوان مثال:

۱- یوسف (ع) نمونه واقعی آزادمردی است که فراز و نشیب‌های زندگی و تحولات مختلف در روح و راه او هیچ گونه تأثیری نمی‌گذاشت و مبانی اعتقادی و روش اخلاقی او را دچار تزلزل و نوسان نمی‌کرد؛ از جمله زمانی که یوسف در زندان بود، هم‌بندی‌های او به خاطر حُسن معاشرت و نیکوکاری او به وی می‌گفتند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» (یوسف/۳۶). همچنین زمانی که در دربار بود و حکومت می‌کرد، برادرانش - بی‌آنکه یوسف را شناخته باشند - او را به سبب رفتار و مَنَش کریمانه وی می‌ستایند و به وی می‌گویند: «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» (یوسف/۷۸).

۲- در داستان ساحران فرعون می‌توان به وضوح حالات ایشان را پیش از ایمان به خدا و پس از آن با یکدیگر مقایسه کرد و اثرات شگرف این تحوّل روحی را در آنها مشاهده نمود؛ زیرا آنها پیش از ایمان به خدا به اندک ثروت و مقام که از فرعون دریافت نمایند، دلخوش بودند و جز این، اَمَل و آرزویی در دل نمی‌پروراندند و از فرعون عاجزانه می‌خواستند که: «...أَنْ لَنَا لَأَجْرًا...» هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر ما پیروز شویم، پاداشی مهمّ خواهیم داشت؟» (شعرا/۴۱).

آری، مقایسه این حالات با یکدیگر و دگرگونی عمیق که در مدّت کوتاهی و در عرض چند ساعت آنان را چنین متحوّل ساخت، گویای نقش سازنده و مؤثر ایمان و اعتقاد حقیقی به خداست که از انسان‌هایی ضعیف و بی‌اراده چنین مردانی شجاع، مصمّم و پولادین می‌سازد که از مرگ باکی به دل راه نمی‌دهند و عاشقانه به استقبال آن می‌شتابند و خداوند متعال بسیار زیبا و در تبیین نوآورانه آنها را یادآور می‌شود.

۲) تمثیل

«تمثیل» در لغت به معنی «مثال آوردن» است (دهخدا، ۱۳۶۰، ج ۴: ۳۲۲) و در اصطلاح حجّتی است که در آن حکم را از یک موضوع به موضوع دیگر از طریق مشابهت بین آن دو سرایت دهند. آنچه سبب سرایت دادن حکم از موضوعی به موضوع دیگر می‌شود، وجود نوعی مشابهت بین آن دو است (ر.ک؛ منتظری مقدم، ۱۳۸۵: ۱۰۸). تفاوت آن با مقایسه در آن است که در تمثیل مشابهت بین دو امر شرط است، اما در مقایسه شرط نیست.

یکی از جمله شیوه‌های نوآورانه که قرآن کریم و سایر کُتُب آسمانی برای برانگیختن نیروی فکر و اندیشه بشر فراوان از آن بهره می‌جویند، «شیوه تمثیل» است. خداوند بارها در قرآن مَثَل‌هایی نوآور و شکوفا بیان فرموده است و در پی آن متذکر شده که مخاطب این مَثَل‌ها همه مردمند، ولی در جای دیگر به دنبال بیان این مطلب، فهم ژرفای این مَثَل‌ها را در انحصار عالمان و فرهیختگان دانسته است و می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت/۴۳)؛ «این آیه اشاره دارد به اینکه هرچند مَثَل‌های مبدع و نوآور قرآن را همه مردم می‌شنوند، لکن حقیقت معانی و مغز مقاصد آن را تنها اهل دانش درک می‌کنند؛ آن کسانی که حقایق امور را می‌فهمند و بر ظواهر هر چیزی جمود نمی‌کنند. پس، درک مَثَل‌هایی که در کلام خدا زده شده، نسبت به فهم و شعور مردم مختلف است. بعضی از شنوندگان هستند که بجز شنیدن الفاظ آن و تصوّر معانی ساده‌اش هیچ بهره‌ای از آن نمی‌برند، چون در آن تعمق نمی‌کنند، ولی بعضی دیگر هستند که علاوه بر آنچه که دست‌اول می‌شنوند و می‌فهمند، در مقاصد آن تعمق می‌کنند و حقایق باریک و دقیق آن را درک می‌نمایند» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ج ۱۷: ۲۰۷).

این مثل‌ها می‌زنیم از بهر ناس

غیر دانایان نفهمند از شناس

(مولوی، ۱۳۶۷: دفتر دوم).

اساساً قرآن کریم رسالت پیامبران الهی را ملازم با ارائه تمثیل دانسته، اشاره می‌دارد که خداوند هیچ قومی را به هلاکت نرسانده، مگر آنکه رسولان الهی را در میان ایشان مبعوث نموده است و آنها را با مثال‌های الهام‌بخش به پیروی از طریق هدایت فراخوانده است، اما از آنجا که آن کوردلان به هیچ یک از آن مثل‌ها و اندرزها وقعی نهادند و دریچه دل خود و چشم و گوش خود را بر همه حقایق بستند، خداوند نیز طومار زندگی آنها را در هم پیچید و تازیانه‌های عذاب را بر پشت آنها نواخت؛ به عنوان مثال، خداوند متعال پس از اشاره به سرگذشت دردناک فرعونیان و قوم نوح، عاد، ثمود و اصحاب الرّس می‌فرماید: «وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا: و برای هر یک از آنها مثل‌ها زدیم و (چون سودی نداد،) همگی را نابود کردیم» (فرقان/۳۹).

۲-۱) نمونه‌هایی از تمثیلات نوآورانه داستانی قرآن کریم

از جمله مثال‌های نوآور قرآنی که با تشریح تاریخ گذشتگان و داستان‌های اقوام و انسان‌های پیشین، درسی زنده و جاری از مدرسه روزگار در اختیار شاگردان هستی می‌گذارد و آنها را به کسب تجربه از این وقایع فرا می‌خواند، می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

الف) قرآن کریم در آیات ۱۱۲ و ۱۱۳ از سوره نحل سخن از منطقه‌ای آباد و پُر نعمت به میان آورده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شدند و سرگذشت ایشان را چنین به تصویر می‌کشد: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند،) مثلی زده است، (مبنی بر اینکه) منطقه‌ای آبادی را که امن و آرام و مطمئن است و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرا می‌رسیده، اما نعمت خدا را کفران کردند، و خداوند به خاطر آن اعمال که انجام می‌دادند لباس گرسنگی و ترس را به اندام‌شان پوشانید. پیامبری از خودشان به سراغ آنان آمد، اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرا گرفت، در حالی که ظالم بودند». در تفسیر قمی در ذیل این آیه از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «این آیه درباره آن قوم نازل شد که نه‌ری داشتند به نام «ثرثار» و بلاد ایشان به خاطر داشتن آن، بلادی سبز و خرم و پُر درآمد بود، به طوری که با خمیر نان خود را تطهیر (استنجاء) می‌کردند و می‌گفتند خمیر نرم‌تر است و بدن ما را اذیت نمی‌کند. همین کفران نعمت خدا و استخفاف به آن باعث شد که خدا نهر ثرثار را خشکانید و خشکسالی کارشان را به جایی رساند که همان خمیر خشکیده‌ها را جمع‌آوری نمودند و خوردند و بلکه بر سر تقسیم آن دعوا راه انداختند» (قمی، ۱۴۰۴ق: ۲۱۰).

ب) در صحنه‌ای دیگر قرآن تصویری متفاوت و نوآور از عالمان حریص و دنیاپرست را در قلب تابلویی بدیع و شگفت‌انگیز ترسیم نموده است و در انتها آن را مثالی برای تمام کسانی دانسته که آیات الهی را تکذیب می‌کنند: «و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم، ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت

و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد، و اگر می‌خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانش‌ها) بالا می‌بردیم، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او همچون سگی (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری، باز همین کار را می‌کند، (گویی آنچنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز سیراب نمی‌شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستانها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (و بیدار شوند) « (اعراف / ۱۷۵ و ۱۷۶).

از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «این آیه در اصل درباره بلعم (باعورا) است، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره افراد این امت، یعنی کسانی که هوی پرستی را بر خداپرستی مقدم شمارند، ارائه نموده است» (طبرسی، ۱۴۰۸ق، ج ۴: ۷۶۹). آری، «این مثالی است برای هر آن کس که حامل علوم الهی بوده، اما از آن سودی نمی‌برد و بر طریق ایمان ثبات قدم به خرج نمی‌دهد و از نعمت‌های الهی که به وی ارزانی شده، بیرون می‌جهد و شیطان او را همچون مَهره‌ای در اختیار خود می‌گیرد و در نهایت به مرتبه حیوانی پست مَسخ می‌شود» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۱).

همچنین قرآن کریم داستان‌هایی دیگر در قالب تمثیل‌های نوآورانه ارائه نموده که از جمله آنها می‌توان به داستان دو مرد فقیر و ثروتمند («وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ...» (کهف/۳۲))، داستان همسر نوح و لوط به عنوان مثالی برای کافران («ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ...» (تحریم/۱۰)) و داستان همسر فرعون و مریم، دختر عمران، به عنوان مثال‌ها و درس‌های عملی و زنده برای افراد با ایمان («وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةَ فِرْعَوْنَ... وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي...» (تحریم/۱۲-۱۱)).

۳) شیوه جلب توجه

گاه عدم تنوع و یکنواختی مطالب مخاطبان را با ملالت و بی‌رغبتی مواجه می‌سازد و ادامه این امر و تلاش در زمینه ارائه مطالب در چنین شرایط، نقش بر آب زدن است. بنابراین، برای برانگیختن قوای عقلانی و تحریک اندیشه‌ها و بیداری نیروهای خفته روحی، بهره جستن از شیوه‌های جلب توجه، امری نوآورانه ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در لابه‌لای داستان‌های قرآن نیز نمونه‌های جالب از شیوه‌های جلب توجه نوآورانه را می‌توان سراغ گرفت که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۳-۱) شیوه‌های جلب توجه در طرح داستان‌های قرآن

۳-۱-۱) حرکات معماگونه مرتبی

در برخی موارد، استفاده از رفتارهایی به ظاهر غیر معمول و اعجاب‌برانگیز و نوآورانه می‌تواند حس کنجکاوی مخاطبان را که در باتلاق عادات و افکار خود گرفتار آمده‌اند، برانگیزد و زلال اندیشه‌ای نو و احیاگر را در بستر وجود ایشان جاری سازد؛ به عنوان مثال:

موسی (ع) پس از آن همه تلاش در جهت گسترش آیین توحیدی در میان بنی‌اسرائیل، هنگام بازگشت از کوه طور آنگاه که با گوساله‌پرستی قوم خود مواجه می‌شود، برای تکان دادن افکار عمومی و ایجاد شوک در آن جامعه منحرف دست به اقدامی نوآورانه می‌زند تا توجهات را به خود جلب نماید و فطرت‌های خفته را بیدار سازد (ر.ک؛ برومند، ۱۳۸۰: ۳۶۰). آن حضرت در مواجهه با چنین عمل زشتی ناگهان الواح تورات را که با خود از میقات به همراه آورده بود، به زمین افکند و مو و ریش برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید و بر سر او فریاد برآورد که چگونه اجازه دادی مردم به دامن چنین انحرافی بیفتند؟! آیا من تو را جانشین خود در میان این قوم قرار نداده بودم؟ (اعراف/۱۵۰).

در حقیقت، این واکنش از یک سو روشنگر حال درونی موسی (ع) و التهاب و بی‌قراری و ناراحتی شدید او در برابر بُت‌پرستی و انحراف قوم او بود و از سوی دیگر، وسیله مؤثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی‌اسرائیل و توجه دادن به زشتی فوق‌العاده اعمال آنان. آری، این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای در بنی‌اسرائیل گذارد و صحنه را به کلی منقلب ساخت، در حالی که اگر موسی (ع) می‌خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد، شاید کمتر سخنان او را می‌پذیرفتند (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۶: ۳۷۸).

در صحنه‌ای دیگر مشاهده می‌شود که خضر (ع) در مقام یک مربی الهی دست به کارهای عجیب و متفاوت (همچون سوراخ کردن کشتی، سر بریدن طفلی بی‌گناه و استوار کردن دیواری نیم‌ریخته) می‌زند که حتی پیامبری آسمانی همچون موسی (ع) آن رفتارها را بر نمی‌تابد و از این رو، با طرح سؤال‌های مکرر بر استاد خود خُرده می‌گیرد و عهد و پیمان‌هایی را که با وی بسته، زیر پا می‌گذارد (ر.ک؛ طوسی، ۱۴۱۱ق: ۴۲۲). اما خضر (ع) به دنبال بیان اسرار و حکمت‌های امور ظاهراً زنده و غیر قابل تحمل که از وی سر زده بود، به موسی (ع) آموخت که در پس پرده اسرار و رموزی است که او بدان واقف نیست و قضاوت‌های سطحی و شکوه‌های بی‌مورد او نیز از سر عدم آگاهی به حکمت‌های چنین رموزی بوده است (کهف/ ۸۶-۸۲).

حضرت سلیمان (ع) نیز با فرمان حاضر کردن تخت بلقیس در پیش روی او و با عبور دادن ملکه سبأ از قصری ساخته شده از بلور مصقل و شفاف، که همگی برای وی شگفت‌آور و محیرالعقول بود، توجهات او را به افق‌هایی وسیع‌تر معطوف داشت، به گونه‌ای که تمام دستگاه تجملاتی او در چشمش حقیر و کوچک آمد و این نقطه‌ای عطف در زندگی نوآورانه او و تجدید نظر در میزان ارزش‌ها و معیارهای او گردید (کُلینی، ۱۳۶۲: ۴۴۴).

۲-۱-۳) استفاده از تعابیر جالب توجه

گاه برای برانگیختن توجه مخاطبان لازم است تا از عبارات و کلمات بدیع و جالب توجه و نوآور بهره جست که می‌تواند در قالب‌های گوناگونی ارائه گردد. از جمله موارد ذیل:

الف) استفاده از کلمات یا جملات تأمل برانگیز

قرآن کریم گاه به جای استفاده از نام عیسی (ع) از او با تعبیر: «ابن مریم» یاد می‌کند ((وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ...)) (مؤمنون/۵۰)) تا همگان را به این حقیقت متوجه سازد که او به فرمان خدا تنها از مادر و بدون دخالت پدر متولد شد و این تولد خود از آیات بزرگ و نشانه‌های قدرت الهی است.

خداوند از قوم شعیب در برخی آیات با تعبیر (أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) (حجر/۷۸؛ ق/۱۴ و...) (یعنی صاحبان درختان در هم پیچیده و کسانی که در سرزمین پُر آب و مشجر و خوش آب و هوا زندگی می‌کردند)، یاد فرموده است تا همگان را به این حقیقت متوجه سازد که با وجود آن همه نعمت‌های سرشاری که به آنها ارزانی شده بود، به جای شکر، کفران کردند و آن زندگی مرقه و ثروت فراوان غرور و غفلت آنها را به دنبال داشت و در نهایت، ظلم و ستم ریشه آن‌ها را خشک کرد و صاعقه عذاب آنها و درختان‌شان را سوزاند (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳:ق: ۱۳۳).

نیز قرآن در جایی دیگر از قوم ثمود با تعبیر (أَصْحَابُ الْحِجْرِ) (حجر/۸۰) (صاحبان خانه‌ها و قصرهای سنگی و کسانی که در دل کوه‌ها برای خود خانه‌ها می‌تراشیدند)، یاد کرده است تا به این نکته توجه بخشد که آن خانه‌ها و پناهگاه‌های مستحکم نتوانست تا آن قوم مغرور و ستم‌پیشه را از عذاب الهی برهاند و نه آن کوه‌های سر به آسمان کشیده و نه آن خانه‌های امن و امان و نه اندام نیرومند آن قوم سرکش و نه ثروت سرشارشان، هیچ یک نتوانست آنها را از آن صیحه آسمانی و صاعقه مرگبار نجات دهد.

همچنین استفاده از تعبیری چون: (أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ) (بروج /۴) (صاحبان گودال‌های پُر آتش که با آن مؤمنان را شکنجه می‌کردند) و (أَصْحَابِ الرُّسِّ) (فرقان /۳۸ و ق/۱۲) (صاحبان چاه عمیق که پیامبرشان را در آن افکندند) و (أَصْحَابِ السَّبْتِ) (بقره /۶۱) (کسانی که در روز شنبه از قانون الهی سر پیچیدند) و (أَصْحَابِ الْفِيلِ) (فیل /۱) (کسانی که قصد تخریب خانه خدا را با سپاهی از فیل‌ها داشتند) و (أَصْحَابِ الْجَنَّةِ) (قلم /۱۷) (صاحبان باغی که قصد محروم نمودن فقراء را از میوه‌های باغ خود داشتند) و مانند اینها همگی برای متوجه ساختن نسبت به حقایق بوده است که در تاریخ به وقوع پیوسته است و هر کدام می‌تواند درس‌های عبرت‌آموزی برای حقیقت‌جویان به ارمغان آورد. خداوند داستان یوسف (ع) را با این تعبیر جالب توجه و نوآورانه آغاز می‌نماید: «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ:» (داستان) یوسف و برادرانش، نشانه‌های هدایت) برای سؤال‌کنندگان بود» (یوسف /۷)، که این نوع آغاز کردن داستان سبب می‌شود تا توجه مخاطبان را به خود جلب نماید و گوش‌ها را برای شنیدن داستان و بهره‌جستن از عبرت‌ها و پیام‌های آن تیز کند.

ب) استفاده از شیوه پرسشی

قرآن کریم در ابتدای نقل برخی وقایع تاریخی برای مشتاق نمودن مخاطبان خود، با طرح این پرسش که «آیا این ماجرا را شنیده‌ای؟»، آنها را تشنه پیگیری آن ماجرا می‌نماید؛ به عنوان مثال می‌فرماید: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى: آیا خبر موسی به تو رسیده است؟» (نازعات/۱۵ و طه /۹)؛ «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ: آیا داستان

شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟!» (ص/۲۱)؛ «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ: آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟» (ذاریات/۲۴) و «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ * فرعون و ثمود...: آیا داستان لشکرها به تو رسیده است» (بروج/۱۸-۱۷).

ج) استفاده از سوگند

استفاده از سوگندهای متعدّد در ابتدای گزارش برخی داستان‌ها (مانند داستان عاد، ثمود و فرعون در سوره فجر و داستان قوم ثمود در سوره شمس) خود نوعی نوآوری است که باعث جلب توجه شنوندگان و ایجاد یک نوع آمادگی روانی در آنها برای دریافت حقایق و پیام‌های نهفته در داستان می‌گردد؛ زیرا سوگند امری هراس‌انگیز است و انسان در چنین حالتی بیشتر تحت تأثیر مطالب قرار می‌گیرد (ر.ک؛ نجاتی، ۱۳۶۷: ۲۴).

د) استفاده رمزگونه از اعداد

قرآن کریم گاه در به کار گرفتن اعداد و ارقام با ایجاد تغییر در سبک شمارش، از سویی، علاوه بر اینکه توجه مخاطبان را بر می‌انگیزد، از سوی دیگر، آن را در اذهان ماندگارتر می‌سازد؛ به عنوان نمونه برای اشاره به دوران طولانی رسالت حضرت نوح (ع) می‌گوید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...» و ما نوح را به سوی قوم او فرستادیم؛ و او را در میان آنان هزار سال، مگر پنجاه سال، درنگ کرد...» (عنکبوت/۱۴). تعبیر به «هزار سال، الّا پنجاه سال»، - در حالی که ممکن بود از همان اوّل بفرماید ۹۵۰ سال - برای اشاره به عظمت و طول این زمان است؛ زیرا عدد «هزار» آن هم به صورت «هزار سال» برای «مدت تبلیغ» عدد بسیار بزرگی محسوب می‌شود (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۳۲۹).

نیز در جایی دیگر مدت توقف و خواب اصحاب کهف را در غار چنین یاد می‌کند: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَارْدًا ذُوًا تِسْعًا: آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند، و نه سال (نیز) بر آن افزودند» (کهف/۲۵)؛ یعنی به جای اینکه از همان ابتدا بگوید ۳۰۹ سال، چنین تعبیر می‌کند که ۳۰۰ سال، و ۹ سال بر آن افزودند و از این طریق حساسیت و توجه مخاطب را بر می‌انگیزد که چرا قرآن در اینجا همان روش معمول را در شمارش اعداد در پیش نگرفته است و چه حکمت‌ها و اسراری در بیان چنین تعبیری نهفته است؟ بنابراین بهره‌گیری رمزگونه از اعداد خود نقطه اوج نوآوری و شکوفایی قرآنی به شمار می‌رود.

۴- ایجاد تغییر در سبک بیان

بدیهی است که اگر در یک رشته سخن هماهنگ، ناگهان سبک و سیاق جملات تغییر کند و از تعبیرهایی استفاده شود که ظاهراً ارتباط و هماهنگی چندانی با قبل و بعد ندارد، این امر مبدع و نوآورانه ذهن شنونده را تحریک می‌کند و

او را بر آن می‌دارد تا از دلیل این تغییر جویا شود. این تغییر نوسان در سبک بیان می‌تواند به روش‌های گوناگونی صورت پذیرد که در اینجا به چند نمونه و مصادیق آن در داستان‌های قرآن اشاره می‌شود.

۴-۱) استفاده از جمله معترضه

یکی از ویژگی‌های جملات معترضه آن است که پیوند سخن را موقتاً قطع می‌کند و سخنی را که بی‌ارتباط با اصل گفتار نیست یادآور می‌شود و آنگاه رشته کلام را از سر می‌گیرد و از این طریق مخاطب را از یکنواختی رهایی، و به گفتار لطافت و روح و تازگی ویژه‌ای می‌بخشد. به عنوان مثال قرآن در حین نقل داستان حضرت نوح (ع) (در سوره مبارکه هود) یکباره سخن را قطع می‌کند و از تهمت‌های ناروای مشرکان و پاسخ پیامبر اسلام (ص) به آنان یاد می‌کند و دوباره به اصل داستان باز می‌گردد و به ماجرای تصفیة الهی در خصوص قوم نوح و ساختن کشتی به فرمان خدا اشاره می‌دارد. ترجمه بخشی از آیات یاد شده چنین است:

«نوح) گفت: اگر خدا اراده کند، به وعده‌های عذاب تحقق می‌بخشد و شما قدرت فرار نخواهید داشت. * (اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد، شما را (به خاطر گناهانتان) همراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من فایده‌ای به حال شما نخواهد داشت. او پروردگار شامست و به سوی او بازگشت خواهید نمود. * (مشرکان) می‌گویند او (محمد) این سخنان را به دروغ به خدا نسبت داده است. بگو اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم، گناهش بر عهده من است، ولی من از گناهان شما بیزارم. * به نوح وحی شد که جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده‌اند، دیگر هیچ قومی از تو ایمان نخواهند آورد. بنابراین از کارهایی که می‌کنند غمگین مباش، * و در حضور ما و طبق وحی ما کشتی را بساز و درباره آنها که ستم کردند، شفاعت مکن که آنها غرق‌شدنی هستند» (هود/۳۷-۳۳) (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۱۶۸).

۴-۲) استفاده از روش التفات

از جمله فنون بلاغی، «التفات» یعنی «گرداندن گفتار از گونه‌ای به گونه دیگر» است که در تنوع بخشیدن به سخن و جنبه نوآوری و ایجاد تنبه ذهنی مخاطب نقش مؤثری ایفا می‌کند. یکی از نمونه‌های آن در بیان داستان خلقت آدم (ع) است، که از «غیبت» به «تکلم» التفات شده است و در ابتدای داستان می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ...: هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان فرمود...» (بقره/۳۰)، ولی در چند آیه بعد می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ...: هنگامی که ما به فرشتگان گفتیم...» (بقره/۳۴).

یا در داستان بنی اسرائیل (در ابتدای سوره اسراء) التفات از «متکلم مع الغیر» به «متکلم وحده» دیده می‌شود؛ زیرا نخست می‌فرماید: «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ...: ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و آن را وسیله هدایت بنی اسرائیل ساختیم...» و پس از آن، در ادامه آیه، بلافاصله می‌فرماید: «...أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكَيْلًا: (و گفتیم:) غیر ما را تکیه‌گاه خود قرار ندهید» (اسرا/۲).

۴-۳) تغییر در آهنگ کلام

قرآن کریم در برخی موارد با تغییر آهنگ کلام و دگرگونی فواصل آیات (یعنی کلمه آخر هر آیه) قصد دارد تا پیامی خاص را به مخاطب القا نماید و گوش هوش او را تیز نماید و نوآورانه بودن کلام را یادآور شود. به عنوان مثال در سوره مریم از ابتدای سوره که با داستان زکریا و یحیی شروع می‌شود، تمام آیات با یک آهنگ و نظام و قافیه مخصوص (یعنی یاء ممدوده) خاتمه می‌پذیرد. سپس داستان مریم و عیسی (ع) آغاز می‌گردد و همان نظم قبلی بر این آیات نیز حاکم است. اما بلافاصله پس از اتمام داستان مریم و عیسی (ع)، قرآن در مقام نفی خرافات و سخنان شرک‌آمیزی که درباره عیسی (ع) گفته شده، برمی‌آید. از این رو، یکباره آهنگ و نظم متفاوت را در پیش می‌گیرد که در مقایسه با آهنگ و قافیه پیشین از نوعی شدت برخوردار است (مانند: یمترو، کُن فیکون، عظیم، مبین و ...). پس از آن به ذکر چند نکته دیگر در ارتباط با این موضوع می‌پردازد و سرانجام از آیه ۴۱ با شروع داستان حضرت ابراهیم (ع) آهنگ آیات به سیاق سابق باز می‌گردد.

بدین ترتیب، این تغییر آهنگ در وسط گزارش داستان‌های یاد شده، کاملاً هماهنگ با فضای حاکم بر آیات و مضمون و محتوای آنها و اقدامی نوآورانه است که به هر مناسبت با استفاده از آهنگ مخصوص آن، در روح و احساسات مخاطب پنجه افکنده است و او را با خود همراه می‌سازد (رازی، ۱۳۷۱: ۳۸۰).

۵- ذکر خلاصه و نتیجه داستان قبل از طرح آن

از جمله روش‌های نوآورانه قرآن در نقل برخی داستان‌ها چنین است که ابتدا خلاصه و چکیده‌ای از داستان را در ابتدا ارائه می‌نماید، سپس وارد تفصیلات و جزئیات آن می‌شود و از این طریق، شوق و رغبت و توجه مخاطب را برانگیخته، انگیزه او را در خصوص پیگیری داستان و دنبال کردن جزئیات آن دو چندان می‌نماید. از جمله در سوره کهف، قرآن نخست در خلال چهار آیه، خطوط کلی و سرفصل‌های اصلی داستان اصحاب کهف را نقل می‌کند و آنگاه در ده آیه بعدی جزئیات و تفصیل این داستان جالب را شرح می‌دهد (ر.ک؛ کهف/ آیات ۱۳-۲۷).

همچنین در برخی داستان‌های قرآن ملاحظه می‌شود که داستان با ذکر عاقبت و نتیجه عبرت‌آموز آن آغاز می‌شود و آنگاه جزئیات آن ترسیم می‌گردد. روشن است که ذکر محتوا و بار آموزشی داستان و نوآورانه بودن باعث تشویق شنوندگان و توجه آنان به پیگیری حوادث داستان به منظور شناخت چگونگی تحقق آن نتیجه‌ای که در آغاز داستان خوانده بودند، می‌گردد. به عنوان نمونه قرآن در سوره قصص سرانجام و عاقبت کار فرعون، علت هلاکت او و پیروزی مستضعفان را در مقدمه داستان بیان داشته، سپس روند تفصیلی این سرانجام‌ها را در آیات بعد به روشنی ترسیم می‌نماید (ر.ک؛ قصص/ آیات ۴-۴۰).

نتیجه‌گیری

با تأمل در مضامین قرآن کریم و مطالب ذکر شده در این نوشتار درمی‌یابیم که از شرایط مهم توفیق در هر کار، به ویژه امر خطیر تربیت، اتخاذ روش‌ها و شیوه‌هایی است که فرد را در رسیدن به هدف و در پیمودن راه کمال یاری بخشد. اساساً انسان برای رسیدن به هر مقصود و هدف باید روش‌های نیل به آن را به خوبی بشناسد؛ زیرا عدم اتخاذ روش‌های درست و متقن نه تنها دستیابی به هدف را با مشکل مواجه می‌سازد، بلکه در مواردی نتایج معکوس و ناخوشایند به ارمغان خواهد آورد.

وظیفه خطیر تعلیم و تربیت نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ یعنی برای شکوفایی استعدادها و نهفته‌های مرتبان و پرورش انسان‌هایی لایق و شایسته، چاره‌ای جز این نیست که اولیا و مرتبان از روش‌هایی علمی و متقن بهره‌جویند تا نهال سعادت را در وجود آنها بپرورانند و بار و بر نیکی‌ها و فضایل اخلاقی را بر شاخسار وجودشان پایدار سازند.

از آنجا که قرآن کتاب هدایت، سعادت و تربیت در همه ابعاد و جوانب آن به شمار می‌رود و نکته‌های تربیتی بیشماری در آن نهفته است، تبیین نوآوری‌های تربیتی در قرآن در محور مقایسه می‌تواند بارهای ارزشی و اخلاقی فراوانی برای انسان به ارمغان آورد. حُسن مقایسه این است که علل کارآمدی و ناکارآمدی، نیز موفقیت و شکست به خوبی تحلیل می‌شود و مقایسه‌کننده به معرفت عمیق نائل می‌گردد. در محور تمثیل نیز شباهت‌ها مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌گیرند و تمثیل‌های قرآنی نوآوری‌های تربیتی فراوانی را در خود جای داده است که متأسفانه کمتر مورد توجه قرار گرفته است. همچنین عنایت به شیوه جلب توجه که در قرآن آمده، ما را به نکته‌های عمیق رهنمون می‌سازد. هیچ جلب توجه بدون حکمت نیست و تحلیل آنها، هادی انسان‌ها در ابعاد گوناگون و خصوصاً تربیت است.

وقتی به قرآن رجوع می‌کنیم، درمی‌یابیم که تمام پیامبران علی‌رغم حفظ و رعایت قواعد و اصول دعوت الهی، هر پیامبری بنا بر نیازی که شرایط و جو جامعه‌شان به وجود آورده، روش و تدبیری نوآورانه و خاص را برای اعلام دعوت خود و رفع نقایص جامعه به اجرا گذاشته است. مراجعه به قرآن، تدبیر در آن و عمیق شدن در مضامین آن درس‌های عظیم نوآوری‌های تربیتی را متذکر می‌گردد که با بهره‌گیری از این کتاب آسمانی، می‌توان انسان‌هایی نوآور و جامعه‌ای شکوفا در همه ابعاد آن تربیت کرد و به وجود آورد و برای پیشبرد این اهداف تربیتی بر مبنای نوآوری‌های قرآنی پیشنهادهایی به شرح ذیل ارائه می‌گردد:

- ۱- بهره‌گیری از نوآوری‌های تربیتی در قرآن، راه تربیت انسان کامل را هموار و کوتاه می‌نماید.
- ۲- استفاده از ابتکارهای نوآورانه تربیتی قرآن کریم در کتب درسی.
- ۳- بهره‌گیری از ظرفیت‌های تربیتی قرآن در رسانه ملی.
- ۴- بهره‌گیری از ظرفیت‌های تربیتی قرآنی در کتب و مجلات منتشره.
- ۵- مدد گرفتن فیلم‌سازان از حکایات تربیتی و مبتکرانه قرآن در ساخت فیلم‌های انسان‌ساز.
- ۶- استفاده از جمله‌های تربیتی تأثیرگذار قرآنی در معابر و نقاط پر تردد شهر.
- ۷- حمایت مادی و معنوی همه‌جانبه از فعالان قرآنی، به ویژه در قلمرو تربیت انسان.
- ۸- تأسیس مجمع نخبگان قرآنی.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن اثیر، محمد بن عبدالکریم. (۱۳۸۵ق.). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دارصادر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق.). *لسان‌العرب*. قم: نشر ادب الحوزه.
- باقری، خسرو. (۱۳۷۸). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی*. تهران: انتشارات مدرسه.
- برومند، مهدی. (۱۳۸۰). *شیوه‌های تعلیم در قرآن و سنت*. رشت: انتشارات کتاب مبین.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد. (بی‌تا). *تحریر الحکم و تدریس کلیم*. ترجمه محمدعلی انصاری. بی‌جا.
- جعفری، یعقوب. (۱۳۷۶). *شرح تاریخی قرآن*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حجتی، سید محمدباقر. (۱۳۷۶). *پژوهشی در تاریخ قرآن کریم*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خرّ عاملی، محمد بن الحسن. (۱۴۰۳ق.). *وسائل الشیعه*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- حرّانی، علی بن الحسین بن شعبه. (۱۳۶۰). *تحف العقول*. تهران: انتشارات کتاب‌فروشی اسلامی.
- حکیم، محمدباقر. (۱۴۱۷ق.). *علوم القرآن*. قم: مجمع فکر الإسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۰). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، ابوالفتح (۱۳۷۱). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۶۰). *منشور جاوید*. اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین.
- شادذلی، سید بن قطب بن ابراهیم. (۱۴۰۲ق.). *تفسیر فی ظلال القرآن*. قاهره: دارالشروق.
- طباطبائی، علامه محمدحسین. (۱۳۶۳). *تفسیر المیزان*. قم: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. (۱۴۰۸ق.). *مجمع البیان فی علوم القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۸ق.). *تاریخ الطبری*. بیروت: دارالکتاب علمیّه.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق.). *الأمالی*. قم: مؤسسه البعثه.
- _____ . (۱۴۱۱ق.). *کتاب الغیبه*. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیّه.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰). *تفسیر العیاشی*. تهران: کتابخانه علمیّه.
- فیض کاشانی، ملا محسن. (بی‌تا). *الصادق فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- قرائتی، محسن. (۱۳۷۸). *تفسیر نور*. قم: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
- قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم. (۱۴۰۴ق.). *تفسیر القمی*. قم: مؤسسه دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۳۶۲). *اصول کافی*. تحقیق علی‌اکبر غفّاری. تهران: دارالکتب الإسلامیّه.

- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. بیروت: داراحیاء التراث الإسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۱). *بیست گفتار*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- منتظری مقدم، محمود. (۱۳۸۵). *منطق ۱*. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۷). *مثنوی معنوی*. به اهتمام رینولد نیکلسون. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- نجاتی، محمدعثمان. (۱۳۶۷). *قرآن و روانشناسی*. ترجمه عباس عرب. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- نصری، عبدالله. (۱۳۷۶). *مبانی رسالت انبیاء در قرآن*. تهران: انتشارات سروش.